



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از برخورد احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد، یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم، هم‌اشار می‌تواند تداعی‌کننده مسأله یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد. بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. مطالبی که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

عازم نماز مغرب و عشاء به طرف مسجد کمیل، یعنی مسجد محله داروخانه بودم. یکی از مسجدی‌ها از پشت سر رسید و سلام کرد. بعد از سلام و علیک و احوال‌پرسی، سؤال کرد، برای پادرد و درد مفاصل دارویی هست؟ گفتم دارو که هست، زیاد هم هست، ولی مشکل من و شما، شناسنامه است!

پرسید نمی‌شود شناسنامه را عوض کرد؟ گفتم اگر شناسنامه شما کهنه شده و نوع قدیمی است، می‌توان با مراجعه به دفاتر ثبت احوال، شناسنامه جدید گرفت، ولی محتویات شناسنامه همانی می‌شود که بوده است! مشکل هم کاغذ شناسنامه نیست، بلکه مشکل محتویات شناسنامه است!

یادداشت ۲

تغییر در بسته‌بندی داروها، آن هم بدون اعلام قبلی و خلق‌الساعه باعث مشکلاتی برای مردم و داروخانه‌ها می‌شود.

ایبوپروفن اکثر کارخانه‌های داروسازی داخلی در بلیسترهای با پوشش شفاف است. یعنی طوری است که رنگ صورتی آن کاملاً مشخص است و برای مریض قابل رؤیت می‌باشد. علت آن هم این است که ایبوپروفن به نور حساس نیست، بنابراین، لفاف شفاف روی قرص از نظر علمی مشکلی برای دارو ایجاد نمی‌کند.

این بار که بسته‌بندی ایبوپروفن یکی از کارخانه‌های داروسازی را باز کردم، برخلاف همیشه دارای پوشش سفید بود. یعنی رنگ صورتی قرص

به‌طور واضح دیده نمی‌شد. حالا به هر کس که ارایه می‌دهیم، بلافاصله سؤال می‌کند از آن قبلی‌ها ندارید؟ هر چقدر هم توضیح می‌دهیم که این همان است و فقط رنگ پوشش آن عوض شده است، به سختی قبول می‌کند و قانع می‌شود.

یادداشت ۳

وجود حیوانات خانگی باعث شده که مراجعه برای داروی این‌گونه حیوانات به داروخانه زیاد شده است. یکی برای قناری‌هایش دارو می‌خواهد. یکی برای کیوت‌هایی که تعدادشان زیاد هم هست، از داروخانه تقاضای دارو می‌کند. بعضی‌ها هم برای گربه خود تقاضای دارو دارند.

خانم جوانی حدوداً ۳۵ ساله، تقاضای قرص مدروکسی پروژسترون، آن هم بدن نسخه داشت.

سؤال کردم این دارو را برای چه می‌خواهد؟

با خون‌سردی گفت: گربه‌ام دوران بارداری را طی می‌کند و دام‌پزشک توصیه کرده که قرص مدروکسی پروژسترون به او بدهم!

یادداشت ۴

چند دقیقه‌ای معطل شد تا نوبتش رسید. یک برگه کوچک جلوی من دراز کرد که روی آن نام چند قلم دارو نوشته شده بود. داروها را نگاه کردم، به ایشان تذکره دادم که بعضی از این داروها نسخه می‌خواهد. ایشان هم گفت که هر کدام نسخه نمی‌خواهد، بدهید. چون از داروهای OTC که روی برگه نوشته شده بود، فقط یک برگ (بلیستر ده عددی) می‌خواست، کلاً پنج هزار تومان شد. چند

می‌خواهم. روی آن نوشته بود: پوماد تریامسیلولون
هن‌هن!

یادداشت ۶

خانمی تقاضای قرص پنتوپرازول ۴۰ میلی‌گرمی
داشت. چون در داروخانه موجود نبود، قرص ۲۰
میلی‌گرمی آن ارایه شد. خانم مراجعه‌کننده سؤال
کرد که فرق این دو درصد! چیست؟ به ایشان پاسخ
دادم که درصد نیست، بلکه دو مقدار متفاوت یا در
اصطلاح پزشکی، دو دوز متفاوت است. مثالی هم
برای ایشان زدم، به این صورت که:

یک نفر با چند لقمه سیر می‌شود و فرد دیگری
با یک پرس سیر می‌شود. تفاوت این دو مقدار دارو
و یا این دو دوز دارو هم در همین است. به عبارتی
شدت و ضعف مشکل گوارشی باعث می‌شود تا
پزشک برای بیمار دوز مورد نظر را تجویز کند. در
خاتمه هم به ایشان توضیح دادم که اگر دو عدد
قرص ۲۰ میلی‌گرمی پنتوپرازول را با هم بخورد،
مثل این است که یک قرص ۴۰ میلی‌گرمی آن را
خورده است و اثرش یکی است.

برگ اسکناس از داخل جیبش بیرون آورد و بدون
این‌که نگاهی به آن بیاندازد به من داد. بنده خدا
انگار مرتکب اشتباه بزرگی شده باشد گفت: لطفاً
آن اسکناس را بدهید تا یکی دیگر بدهم. دلیلش
را سؤال کردم. با خونسردی پاسخ داد که:
روی آن اسکناس، فهرست خرید خانم برای ناهار
امروز را نوشته‌ام!

یادداشت ۵

ظاهراً خارش دست داشت. در حالی که مقابل
پیش‌خوان داروخانه قرار داشت، از روی لباس،
دستش را می‌خاراند. خانمی نسبتاً مسن بود و
تقاضای پماد برای مشکل دستش داشت. یکی دو
مورد از پمادهای کورتیکواستروئید را برایش گفتم،
ولی با سر تکان دادن جواب منفی داد. در همین
حال هم آستین خود را بالا زد و محل خارش
دستش را نشان داد که حساسی قرمز شده بود و
ملتهب بود، ولی زخم نشده بود.
سرانجام از داخل کیفش یادداستی را بیرون
آورد و به طرف من دراز کرد و گفت: از این پماد

